

حقائق الأسرار

في شرح الزيارة الجامعة الكبيرة

تأليف

العارف الرباني والفقير الصمداني آية الله العظمى

الشيخ محمد تقي آقا الدجفي الإصفهاني

(١٣٣٢-١٢٦٢ق)

تحقيق

الدكتور حامد ناجي الإصفهاني

سرشناسه	: ناجی اصفهانی، حامد، ۱۳۴۵ -
عنوان قراردادی	: حقائق الاسرار . شرح زیارتنامه جامعه کبیره . شرح
عنوان و نام پدیدآور	: حقایق الاسرار فی شرح الزیارة الجامعة الکبیره /
مشخصات نشر	: تهران: چتر دانش، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۹۱۸ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۶۴۶-۷
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: زبان: عربی.
یادداشت	: کتاب حاضر شرحی است بر کتاب «حقائق الاسرار» اثر محمدتقی بن محمد باقر آقاجفی که خود شرحی بر زیارتنامه جامعه کبیره است.
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: زیارتنامه جامعه کبیره -- نقد و تفسیر
موضوع	: Jami'ah Kabireh prayer -- Criticism and interpretation
موضوع	: آقاجفی، محمد تقی بن محمد باقر، ۱۲۶۲-۱۳۳۱ ق. حقائق الاسرار -- نقد و تفسیر
موضوع	: زیارتنامه ها -- نقد و تفسیر
	: Ziyarat-namah (Prayers for visiting shrines) -- Criticism and interpretation
شناسه افزوده	: آقاجفی، محمد تقی بن محمد باقر، ۱۲۶۲ - ۱۳۳۱ ق. حقائق الاسرار. شرح
رده بندی کنگره	: BP۲۷۱/۲۰۴۲۲
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۷۷۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۴۱۳۱۰۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیبا

نام کتاب	: حقائق الأسرار في شرح الزيارة الجامعة الكبيرة
ناشر	: چتر دانش
تألیف	: الشيخ محمد تقی آقا النجفی الإصفهانی
تحقیق	: الدكتور حامد ناجی الإصفهانی
نوبت و سال چاپ	: اول - ۱۴۰۲
شمارگان	: ۱۰۰۰
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۶۴۶-۷
قیمت	: ۶۰۰۰۰ تومان
توزیع	: اصفهان مسجد نو بازار کتابخانه آیةالله نجفی

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خ منیری جاوید (اردیبهشت شمالی)، پلاک ۸۸
تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳
پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com
کلیه حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

مقدمه.....	۹
زیارت و معنی آن.....	۱۱
زیارات جامعه.....	۱۴
سند.....	۱۶
زیارت جامعه مشهوره.....	۱۶
شرح زیارت جامعه.....	۲۴
زیارت جامعه و پندار غلو در آن.....	۲۷
تحلیل آموزه غلو.....	۲۸
گذری بر پرهیز از غلو در روایات.....	۳۲
تفویض و معنای اصطلاحی آن.....	۳۷
اقسام تفویض به روایت علامه مجلسی.....	۳۸
تفویض در کلام ائمه شیعه مساوی شرک است.....	۴۱
شرح حال آقا نجفی.....	۴۴
تحصیلات و معلومات آقا نجفی به روایت الفت.....	۴۵
حافظه محیر العقول آقا نجفی.....	۴۷
برخی از حالات عرفانی آقانجفی.....	۵۰
بازگشت به اصفهان.....	۶۰
آقانجفی از دیدگاه فرزندش، محمد باقر الفت.....	۶۲

آثار	٦٥
نکاتی چند در بیان ساختار حقائق الأسرار	٦٨
گذری بر پاره‌ای از نکات در حقائق الأسرار	٧٣
روش فلسفی	٧٣
القای مطالب به مقتضای اخبار	٧٣
علم اهل بیت و علم غیب	٧٤
علل اربعه	٧٤
رفع غلو و بحث فاعلیت	٧٥
در بیان چگونگی انتساب ربوبیت به معصومان	٧٦
معنی تفویض	٧٧
ردّ برخی معارف شیخیه و ردّ رکن رابع	٧٧
ارجاع به سایر کتب	٧٨
بیان مکاشفات وی در حقائق الأسرار	٧٨
روش تصحیح	٨١

الفهرس الإجمالي

٦	السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ
١٤	أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ
٢٠	وَمَوْضِعُ الرِّسَالَةِ
٢١	وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ
٥٢	وَمَهْبِطُ الْوَحْيِ
٥٦	وَمَعْدِنُ الرَّحْمَةِ
٥٧	وَحُرَّانُ الْعِلْمِ
١٣٠	وَمُنْتَهَى الْحِلْمِ
١٣٣	وَأَصُولُ الْكَرَمِ
٢٥٢	وَقَادَةُ الْأُمَمِ
٢٥٧	وَأَوْلِيَاءُ التَّعَمُّقِ
٢٩٨	وَدَعَائِمُ الْأَخْيَارِ
٣١٨	وَسَاسَةُ الْعِبَادِ
٣٢٨	وَأَرْكَانُ الْبِلَادِ
٣٣٦	وَأَبْوَابُ الْإِيمَانِ
٣٥٢	وَأَمَنَاءُ الرَّحْمَنِ
٣٦١	وَسُلَالَةُ النَّبِيِّينَ
٣٦٧	وَصَفْوَةُ الْمُرْسَلِينَ
٣٦٩	وَعِثْرَةُ خَيْرَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
٣٧١	وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
٣٧٤	السَّلَامُ عَلَى أَيْمَةِ الْهُدَى
٣٨٣	وَمَصَابِيحُ الدُّجَى
٣٨٩	وَأَعْلَامُ التَّقَى

٤٠١	 وَأُولِي الْحِجَى
٤١٠	 وَذَوِي النَّهْيِ
٤١٨	 وَكَهْفُ الْوَرَى
٤٢٧	 وَوَرْتَةُ الْأَنْبِيَاءِ
٤٤٤	 وَحُجَجِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
٤٥٦	 عَلَى مَحَالٍ مَعْرِفَةِ اللَّهِ
٤٦٩	 وَمَسَاكِينِ بَرَكَاتِهِ
٤٩٩	 وَحَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ
٥١٣	 وَذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ
٥١٦	 السَّلَامُ عَلَى الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ
٥٣٨	 وَالْأَدِلَاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ
٥٤٦	 وَالتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ
٥٥٣	 وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ
٥٥٨	 السَّلَامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الدَّعَاةِ
٥٧٨	 وَخَيْرَتِهِ
٥٨٤	 وَحُجَّتِهِ
٦٠١	 وَصِرَاطِهِ
٦١٧	 وَنُورِهِ وَرَحْمَتِهِ وَبَرَكَاتِهِ
٦٤٧	 وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ
٦٥٧	 الْمُقَرَّبُونَ
٦٦٠	 الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ
٦٧٣	 وَاتَّجَبَكُمْ بِنُورِهِ
٦٩٩	 عَصَمَكُمْ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ
٧٠٦	 وَأَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ

هو العزيز الحكيم

یکی از شاخصه‌های مشترک تمام ادیان موجود جهان، عمل به مناسک است. مناسک هر دین به خود آن دین اختصاص دارد و یکی از وجوه تمایز میان ادیان نظاره به همین مناسک است؛ زیرا مناسک هر دین و صورت ظاهری آن اختصاص به همان دین دارد، یکی از مناسک مشترک ادیان انجام عمل حج می‌باشد، حج در تمام ادیان به معنی توجه و زیارت یک نقطه خاص است، مثلاً حج در آیین یهود زیارت میوار تدبه و انجام اعمال خاص آن است و در اسلام حج به معنی زیارت کعبه و انجام اعمال خاص آن می‌باشد. همین عمل حج در دین مسیحیت و آیین بودا به صورت دیگری قابل مشاهده است. نکته مورد اتفاق در این ادیان، مقدس دانستن نقطه مورد زیارت است.

یکی دیگر از نقاط مشترک میان ادیان، زیارت قبور بنیانگذاران ادیان و یا پیشوایان دینی آن است؛ در سنت اسلامی بنابر روایات متعددی از طریق عامه و شیعه زیارت قبر پدر و مادر و نبی اکرم ﷺ و مزار ائمه علیهم السلام مورد تأکید قرار گرفته است؛ به نقل از رسول خدا ﷺ آمده است:

- «من زار قبر والديه أو أحدهما يوم الجمعة فقرأ عنده يس غفر له».^۱
«من زار قبر أبويه أو أحدهما في كل جمعة مرة غفر الله له وكتب برّاً».^۲

۱. الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۰۵.

۲. الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۰۶.

«من زار قبر والديه أو أحدهما في كل يوم جمعة فقرأ عنده يس غفر الله له بعدد كل حرف منها»^١.

«من زار قبر والديه أو أحدهما احتساباً كان كعدل حجة مبرورة، ومن كان زوّاراً لهما زارت الملائكة قبره»^٢.

و درباره زیارت مزار نبی اکرم ﷺ به نقل از عامه آمده است:

«عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: من زار قبري وجبت له شفاعتي»^٣.

«من زار قبري بعد موتي كان كمن زارني في حياتي»^٤.

«من جاءني زائراً لا يعلم له حاجة إلا زيارتي كان حقاً علي أن أكون له شفيعاً يوم القيامة».

«وعن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: لا عذر لمن كان له سعة من أمّتي أن لا يزورني»^٥.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَتَى مَكَّةَ حَاجًّا، وَلَمْ يَزُرْنِي إِلَى الْمَدِينَةِ، جَفَوْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ وَمَنْ أَتَانِي زَائِرًا، وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي، وَمَنْ وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي، وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ؛ وَمَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ: مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، لَمْ يُعْرَضْ، وَلَمْ يُحَاسَبْ؛ وَمَنْ مَاتَ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ، حُسْرَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَعَ أَصْحَابِ بَدْرٍ»^٦.

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ زَارَ قَبْرِي بَعْدَ مَوْتِي

١. كنز العمال، ج ١٦، ص ٤٧٩ و ٤٦٨

٢. همان.

٣. مجمع الزوائد، ج ٤، ص ٢.

٤. همان.

٥. همان.

٦. الزيارة في الكتاب والسنة، ص ٥٥.

٧. الكافي، ج ٩، ص ٢٤٥.

كَانَ كَمَنْ هَاجَرَ إِلَيَّ فِي حَيَاتِي فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوا فَابْعَثُوا إِلَيَّ السَّلَامَ فَإِنَّهُ يَبْلُغُنِي».^۱

و در کتابهای روایی شیعه برای زیارت هریک از ائمه علیهم السلام و فضیلت آن روایت‌های گوناگونی^۲ نقل شده است؛^۳ از این روی در باب مشروعیت شرعی و جواز عقلی زیارت جای هیچ گونه شبهه‌ای در ادیان مختلف نیست.

زیارت و معنی آن

زیارت در لغت از ماده «زور» به معنی میل و عدول از چیزی است، در لغت عرب به دروغ «زور» گفته می‌شود، یعنی در کلام میل و انحراف از حق حاصل شده است. و اما زائر، در زیارت از غیر مزور عدول می‌کند و به قصد و توجه مزور حرکت می‌نماید، و غایت فعل او تکریم و یا استیناس با مزور و یا هر دوی این امور می‌باشد.^۴

۱. کامل‌الزیارات، ص ۱۴.

۲. از باب نمونه در فضیلت زیارت حضرت رضا علیه السلام آمده است:

کتاب المزار، باب فضل زیارة مولانا أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام، ص ۱۹۵: «قَالَ الرِّضَا عليه السلام: مَنْ زَارَنِي عَلَى بُعْدِ ذَارِي وَ شَطِ مَزَارِي أَتَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ حَتَّى أَخْلَصَهُ مِنْ أَهْوَالِهَا إِذَا تَطَايَرَتِ الْكُتُبُ يَمِينًا وَ شِمَالًا وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ».

و در فضل زیارت قبور مؤمنین آمده است:

کتاب المزار، ص ۲۱۶: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: كُنْتُ بِقَيْدِ قَمَشِيثٍ مَعَ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ إِلَى قَبْرِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ قَالَ فَقَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ قَالَ لِي صَاحِبُ هَذَا الْقَبْرِ عَنْ الرِّضَا عليه السلام قَالَ مَنْ أَتَى قَبْرَ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْقَبْرِ وَقَرَأَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ سَبْعَ مَرَّاتٍ أَمِنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ».

۳. بنگرید: المزار الکبیر، ص ۲۹.

۴. در این مقام بایستی توجه داشت که بنیاد ذاتی زیارت، توجه به کمال و دریافت فیض و

«الزِّيَارَةُ: الإتيان و القصد، والزِّيَارَةُ فِي الْعَرَفِ: قَصْدُ الْمَزُورِ إِكْرَامًا لَهُ وَ تَعْظِيمًا لَهُ وَ اسْتِنَاسًا بِهِ؛ وَ فِي الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ زُورِكَ. بِالْوَاوِ الْمَشْدُودَةِ. أَي: مَنْ الْقَاصِدِينَ لَكَ، الْمَلْتَجِّينَ إِلَيْكَ»^۱.

بنابر این در زیارت حقیقی دو امر مورد توجه است:
یکی تقرب زائر به مزور که در اینجا اگر زائر ظهور خارجی نداشته باشد و در عالم مادی نباشد این تقرب معنوی است.
و دیگری عرضه تفکر زائر نسبت به مزور.
زیارت دارای سه رکن اصلی و دو امر عرضی است که هر رکن، خود به دو قسمت تقسیم می گردد:

زائر؛ یا زیارت برای خود می خواند و یا به نیابت غیر.
مزور؛ یا فرد خاصی است و یا مخاطب عام می باشد.
متن زیارت؛ یا منقول و مأثور است، و یا به انشای خود گوینده می باشد.
و دو امر عرضی زیارت عبارتند از:
مکان زائر در زیارت؛ در اینجا زائر یا در خود مکان مزور زیارت وی می کند، و یا در مکانی دیگر (به اصطلاح زیارت از دور).
زمان زیارت؛ زیارت یا در زمان خاصی باید انجام گیرد و یا زائر ملتزم به زیارت در زمان خاص نیست.

حال اگر در اینجا فرض کنیم شخص زنده ای به زیارت شخص زنده دیگر رود، در اینجا زائر برای مزور این ارزش را قائل است که به زیارت او رود، و از طرف دیگر در ملاقات با وی در صدد بهره معنوی و انس با مزور است.
با توجه به امر فوق زیارت بقاع ائمه و مشاهد مشرفه بدین معنی است که

فضیلت است که بخشی از آن، در کمال طلبی فطری و بخشی در زیبایی طلبی معنوی در کسب فضیلت است.

شخص مدفون در این بقاع شخص ارزشمندی است و زائر قصد تقرب به وی را دارد. حال اگر به متن زیارت در اینجا باز گردیم متوجه خواهیم شد که:

بخشی از متن زیارات ناظر به منزلت و تفضیم مزور است.

و بخش دیگر ناظر به استیناس زائر با مزور می باشد.

پس بخش اول زیارت، بخش معرفتی زیارت است، و بخش دوم بخش احساس باطنی، که متأسفانه این دو امر در بسیاری از زائران لحاظ نمی شود.

حال اگر در بخش معرفتی^۱ زیارت اِمعان نظر شود متوجه خواهیم شد که در زیارات مأثور ما با دو پدیده روبرو هستیم:

الف: عباراتی که مشعر بر اقرار بر اسلام و طیب ولادت و انجام واجبات توسط مزور دارد که طبیعتاً این بخش جهت اعلام به غیر مزور است؛ زیرا اگر مثلاً ما به زیارت یکی از دوستان خود رویم و بعد از سلام به وی بگوییم: «الحمد لله که تو زنازاده نیستی» این جمله موجب وهن وی و تحقیر اوست نه تعظیم و استیناس به وی.

در اینجا اگر به تاریخ اهل بیت باز گردیم در خواهیم یافت که عده ای در زمان حضرت علی علیه السلام وی را اهل نماز نمی دانستند، و برخی حضرت اباعبدالله علیه السلام را خارج از اسلام می دانستند، پس طبیعتاً شخص زائر جهت تفهیم غیر در متن زیارت خود به تعظیم و تبجیل و تفضیم مزور می پردازد.^۲

و اما بخش دیگری از زیارات مأثور ناظر به گسترش فهم زائر نسبت به مزور دارد که این معرفت موجب استیناس بیشتر زائر نسبت به مزور می گردد، و زائر

۱. لازم به ذکر است که بخش معرفتی زیارت نیازمند به قصد انشاء است و در آن زائر اقرار به مقامات مزور دارد و قصد وی بیان یک سلسله جملات خبریه از غیر نیست، والا بر زیارت وی اثری مترتب نیست.

۲. برخی جهت توجیه این فقرات خود را به سختی انداخته و گویند مثلاً امام معصوم حق نماز و زکات و غیره را به جای داشته که این امر با اقرار امامت مزور توسط زائر چندان سازگار نمی نماید.

التفات بیشتری به مقام احاطی مزور می‌یابد، و از این روی زیارت از مکان دور معقولیت می‌یابد.

گویی غرض اصلی زیاراتِ مأثور در این بخش است، و گرنه زیارت و بیان حال زائر نسبت به مزور در الفاظ خود زائر ترجیح دارد، و دقیقاً به واسطه همین امر است که برخی همچون سید بن طاووس در مقام زیارت، خود به انشاء زیارت می‌پردازند.

و اما زیارت جامعه یک اقرارنامه معرفتی از زائر نسبت به تمام ائمه دین است که زائر با تأمل در فقرات آن، در صدد توسعه معرفت خود در فهم امامت و نبوت می‌باشد.

از این روی در این مقام بایسته است که اشارتی به اقسام زیارات جامعه، و زیارت مشهور جامعه و مناقشات سندی و دلالتی آن داشته باشیم.

زیارات جامعه

مجلسی دوم در کتاب بحار الانوار^۱ چهارده زیارت جامعه به تعداد پیشوایان معصوم علیهم السلام نقل می‌کند:

زیارت اول: مشهور به جامعه صغیره و منقول از امام رضا علیه السلام است.
زیارت دوم: همان زیارت جامعه کبیره مشهور، به نقل از حضرت هادی علیه السلام است.

زیارت سوم: از زیارت دوم مفصل تر و منقول از یکی از امامان بدون ذکر نام است، و سند آن از کتاب عتیق می‌باشد.
زیارت چهارم: منقول از ابن قولویه است.

۱. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۰۹.

زیارت پنجم: منقول از سید بن طاووس و کتاب مزار کبیر است.
 زیارت ششم: زیارت مشهور امین الله از حضرت باقر علیه السلام به نقل از مصباح الزائر است.

زیارت هفتم: منقول از امام هادی علیه السلام به روایت از سید بن طاووس است.
 زیارت هشتم: منقول از حضرت رضا علیه السلام به روایت از سید بن طاووس که مجلسی آن را تألیف ناپخته‌ای (لم یؤلفه کما ینبغی) از سید براساس روایت عبدالعزیز بن مسلم می‌داند.^۱

زیارت نهم: از ابن طاووس در کتاب مصباح الزائر است که مجلسی آن را انشاء ابن طاووس می‌داند.^۲

زیارت دهم: زیارت رجبیه به روایت از شیخ طوسی در مصباح المتهجد^۳ است.

زیارت یازدهم: زیارت مصافحه به نقل از کتاب عتیق است.
 زیارت دوازدهم: منقول از کتاب عتیق است که مجلسی در انتساب آن به ائمه مشکوک است.^۴

زیارت سیزدهم و چهاردهم: منقول از کتاب عتیق است.^۵
 و اما متن زیارت جامعه کبیره مشهور، همان زیارت دومی که مرحوم مجلسی نقل کرده است قبل از دوران صفویان تنها در کتاب فقیه و عیون الاخبار شیخ صدوق (۳۸۱ ق)، و تهذیب شیخ طوسی (۴۶۰ ق)، و المزار محمد بن جعفر مشهدی (۷۳۴ ق) نقل شده است. و کفعمی (۹۰۵ ق) در بلد الامین

۱. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۸۷.

۲. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۵.

۳. مصباح المتهجد، ص ۵۷۲.

۴. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۸.

۵. بنگرید: بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۲۶-۲۰۹.

متن زیارت جامعه را با متن متفاوتی از متن صدوق نقل کرده است. محدث نوری در این مقام بر این باور است که نقل سوّم مجلسی از زیارت جامعه همان روایت محرّف از نقل کفعمی^۱ از زیارت جامعه است که مجلسی گویا مصدري غير کفعمی داشته^۲، و البته صدوق به عمد بخشهایی از آن را در کتب خویش حذف کرده که همین امر موجب نقد نوری بر صدوق گشته است.^۳

سند

زیارت جامعه مشهوره

بررسی سند یک حدیث از نظر علم رجال به دو گونه قابل بررسی است: یکی بر اساس نگاه احوالیان متقدّم؛ در این نگاه یک راوی به خودی خود مورد بررسی قرار نمی‌گیرد و به گونه‌ای نقل حدیث به سند مکتوب باز می‌گردد، از این رو ممکن است شخصی مثلاً جزء کیسانیه و یا اسماعیلیه باشد ولی روایت او مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱. البلد الأمين والدرع الحصين، ص ۲۹۷.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۴۲۵.

۳. نوری در مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۰-۱۷۱ گوید: «قَالَ الْمُحَقِّقُ الْكَاطِمِيُّ الشَّيْخُ أَسَدُ اللَّهِ فِي كُشْفِ الْقِنَاعِ: وَ بِالْجُمْلَةِ فَأَمَرَ الصَّدُوقُ مُضْطَرِبٌ جِدًّا إِلَى أَنْ قَالَ وَقَدْ ذَكَرَ صَاحِبُ الْبَحَارِ حَدِيثًا عَنْهُ فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ عَنِ الدَّقَاقِ عَنِ الْكَلْبِيِّ يَأْتِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: هَذَا الْخَبَرُ مَا خُوِّدَ مِنَ الْكَافِي وَ فِيهِ تَغْيِيرَاتٌ عَجِيبَةٌ ثَوْرَتْ سُوءَ الظَّنِّ بِالصَّدُوقِ وَ أَنَّهُ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِيُؤَافِقَ مَذْهَبَ أَهْلِ الْعَدْلِ أَنْتَهَى. وَ مِنْ هُنَا يَخْتَلِجُ بِالْبَالِ أَنَّ الزِّيَارَةَ الْجَامِعَةَ الْكَبِيرَةَ الشَّائِعَةَ الَّتِي أَوْرَدَهَا فِي الْفَقِيهِ وَ الْعَيْنِ وَ مِنْهُمَا أَخْرَجَهَا الْأَصْحَابُ فِي كُتُبِ مَزَارِهِمْ وَ نَقَلُوهَا فِي مُؤَلَّفَاتِهِمْ اخْتَصَرَهَا مِنَ الْجَامِعَةِ الْمَرْوِيَةِ عَنِ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَا رَوَاهُ الْكَفَعَمِيُّ فِي الْبَلَدِ الْأَمِينِ وَ أَوْرَدَهَا فِي بَابِ تَوَادِرِ أَبْوَابِ الْمَزَارِ فَإِنَّهَا حَاطِيَةٌ لِمَا أَوْرَدَهُ فِيهِمَا مَعَ زِيَادَاتٍ كَثِيرَةٍ لَا يُؤَافِقُ جُمْلَةً مِنْهَا لِمُعْتَقَدِهِ فِيهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا حِظَّ وَ تَأَمَّلْ فِي الزِّيَارَتَيْنِ حَتَّى يَظْهَرَ لَكَ صِدْقُ مَا ادَّعَيْنَاهُ».

و دیگری بر گونه نگاه رجالیان متأخر؛ در نگاه این گروه، راوی یک حدیث در یک روایت به خودی خود مورد گفتگو قرار می‌گیرد. اگر این راوی مورد توثیق اصحاب علم رجال قرار نگیرد موجب ضعف سند روایت می‌گردد.

بنابر این چه بسا یک روایت از نظر متقدمان روایتی صحیح باشد و از نظر مبانی رجالی متأخر جزء روایات ضعیف تلقی گردد.

حال اگر به بررسی سند شرح زیارت جامعه برگردیم خواهیم دید که سند این زیارت فقط به نقل شیخ صدوق در دو کتاب خود می‌رسد و گویی همین اسناد از شیخ طوسی نقل شده است.

صدوق در عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷۲ آورده است: «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِي، وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ، وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُكْتَبِ، قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، وَ أَبُو الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيُّ، قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمَكِّيِّ الْبَزْمَكِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: عَلِّمْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلًا أَقُولُهُ بَلِغًا كَامِلًا إِذَا زُرْتُ وَاحِدًا مِنْكُمْ فَقَالَ...».

و در کتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲، ص ۶۰۹ چنین آورده است: «رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَزْمَكِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّخَعِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: عَلِّمْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلًا أَقُولُهُ بَلِغًا كَامِلًا إِذَا زُرْتُ وَاحِدًا مِنْكُمْ. فَقَالَ: إِذَا صَرْتَ إِلَى الْبَابِ فَقِفْ وَ اشْهَدْ الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَنْتَ عَلَى غُسلٍ فَإِذَا دَخَلْتَ وَ رَأَيْتَ الْقَبْرَ فَقِفْ وَ قُلْ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ ثَلَاثِينَ مَرَّةً، ثُمَّ امْشِ قَلِيلًا، وَ عَلَيْكَ السَّكِينَةُ وَ الْوَقَارُ، وَ قَارِبِ بَيْنَ خُطَاكَ، ثُمَّ قِفْ وَ كَبِّرِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلَاثِينَ مَرَّةً، ثُمَّ ادْنُ مِنَ الْقَبْرِ وَ كَبِّرِ اللَّهَ أَرْبَعِينَ مَرَّةً تَمَامَ مِائَةِ تَكْبِيرَةٍ ثُمَّ قُلْ...».

شیخ طوسی در تهذیب الأحکام^۱ ج ۶، صص ۹۵ - ۹۶ همین سند را بدین گونه آورده است: «رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ الْكَاتِبِ، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّخَعِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: عَلَّمَنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلًا أَقُولُهُ بَلِيغًا كَامِلًا إِذَا زُرْتُ وَاحِدًا مِنْكُمْ فَقَالَ إِذَا صِرْتَ إِلَى الْبَابِ فَقِفْ...».

حال اگر به مقدمه کتاب فقیه برگردیم خواهیم دید که صدوق در نقل روایات، خود را ملتمز به نقل روایات صحیح دیده است؛ از این رو از نظر صدوق روایات کتاب فقیه روایاتی صحیح با سندی استوار است.

«وَصَنَّفْتُ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ بِحَذْفِ الْأَسَانِيدِ لِئَلَّا تَكْثُرَ طُرُقُهُ وَإِنْ كَثُرَتْ قَوَائِدُهُ، وَلَمْ أَقْصِدْ فِيهِ قَصْدَ الْمُصَنِّفِينَ فِي إِيرَادِ جَمِيعِ مَا رَوَوْهُ بَلْ قَصَدْتُ إِلَى إِيرَادِ مَا أَفْتِيَ بِهِ وَأَحْكُمُ بِصَحَّتِهِ وَاعْتَقَدْتُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ رَبِّي -تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَتَعَالَتْ قُدْرَتُهُ- وَ جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعْوَلُ وَ إِلَيْهَا الْمَرْجِعُ»^۲.

بنابر این سند شرح زیارت جامعه بر مشرب متقدمانی چون صدوق درست است.

حال اگر به مبنای رجالیان متأخر برگردیم بایستی به نکات ذیل توجه نماییم:

ناقل اصلی زیارت از حضرت هادی عليه السلام در نقل عیون «موسی بن عمران نخعی» و در نقل فقیه، و به تبع طوسی «موسی بن عبدالله نخعی» است. جز آن

۱. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۶، ص: ۹۵ - ۹۶

۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹ - ۳۰.

که وی در متون رجالی مجهول دانسته شده و توثیقی بر وی نیست.^۱
 علامه مجلسی در ملاذ الأخیار^۲ به اجمال آورده است: «باب زیارة جامعة لسائر المشاهد علی أصحابها السلام، الحديث الأول: مجهول».^۳
 در زبدة المقال من معجم الرجال^۴ آمده است: «موسی بن عبد الله النخعي: مجهول، روى زیارة الجامعة عن الهادي عليه السلام».
 در تنقیح المقال^۵ چنین بیان می دارد: «موسی بن عبد الله بن عبد الملك بن هشام عنه الشیخ رحمه الله في رجاله من أصحاب الجواد عليه السلام و ظاهره كونه إمامياً إلا أن حاله مجهول».^۶
 ناقل روایت از همین موسی بن عمران «محمد بن إسماعیل البرمکی» است که طریق روایتی وی بنابر طریقه مشیخه صدوق توثیق نشده است.

۱. برخی در مقام تصحیح این روای و خروج وی از زمره «مجهولین» براین رأی متمایلند که این دو نام در واقع مرتخم نام کامل «موسی بن عمران بن عبد الله نخعی» یا «موسی بن عبد الله بن عمران» است که از زمره مجهولان نیست. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۲۱: «و موسی بن عبد الله النخعي متحد مع ابن عمران النخعي وأحدهما اسم جده». والبتة با تتبع در کتابهای رجالی این دو اسم نیز چندان شناخته شده نیست!
۲. ملاذ الأخیار، ج ۹، ص ۲۴۸.
۳. البته وی در ادامه کلام خود افزوده است: «لكن زیارة نفسها شاهد عدل علی صحتها»، و این دقیقاً همان نکته ای است که برخی از رجالیان متأخر به واسطه تسامح در ادله سنن در تصحیح این زیارت آورده اند.
۴. زبدة المقال من معجم الرجال، ج ۲، ص ۴۸۹.
۵. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳، ص ۲۵۷.
۶. محقق خویی از حال او به سکوت گذشته است، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۲۰، ص ۵۷: «موسی بن عبد الله النخعي: روى زیارة الجامعة عن الهادي عليه السلام، و روى عنه محمد بن إسماعیل البرمکی. الفقیه: الجزء ۲، باب زیارة جامعة لجميع الأئمة عليهم السلام، الحديث ۱۶۲۵. و رواها الشیخ بإسناده، عن الصدوق (قدس سره) مثله. التهذیب: الجزء ۶، باب زیارة جامعة لسائر المشاهد، الحديث ۱۷۷. و رواها الصدوق (قدس سره) في العيون: الجزء ۲، الباب ۶۸، في ذكر زیارة الرضا عليه السلام بطوس، الحديث ۱، وفيه: «موسی بن عمران النخعي».

محقق رجالی آیه الله خویی در این باره^۱ گوید: «محمد بن إسماعیل البرمکی... و روی عن موسى بن عبد الله النخعي، و روی الصدوق بطريقه عنه. الفقيه: الجزء ۲، باب زیارة جامعة لجميع الأئمة عليهم السلام، الحديث ۱۶۲۵. و روی عنه محمد بن أبي عبد الله الكوفي. التهذيب: الجزء ۶، باب زیارة جامعة لسائر المشاهد، الحديث ۱۷۷. و طریق الصدوق إليه: علي بن أحمد بن موسى، و محمد بن أحمد السناني، و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب، عن محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن محمد بن إسماعیل البرمکی؛ و الطريق غير صحيح؛ لأنّ مشايخ الصدوق المذكورين لم يرد فيهم توثيق».

و اما اگر در توثیق و عدم توثیق مشرب اعتدالی متأخران در توثیق، یعنی دلالت متن خبر^۲ افزون بر طبقات رجالی مورد نظر قرار گیرد، چه بسا متن خبر جابر ضعف اسناد شود، از این روی در برخی از کتابهای رجالی متأخر آمده است:

مستدرک الوسائل: «موسى بن عبد الله النَّخَعِيّ: راوي الزيارة الجامعة الكبيرة^۴، التي يشهد متنها بصحته، قال المحقق صدر الدين العاملي: وفي روايتها مدح؛ لأنّ من لقّنه الإمام عليه السلام مثل هذا الكلام لا يكون إلا من أهل العلم والفضل، انتهى. قلت: بل و ممّن يحتمل أسرارهم، و يؤيده رواية الجليلين: محمد بن إسماعيل البرمكي هنا، و الحسن بن موسى عنه، في الكافي، في

۱. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، ج ۱۶، ص ۹۹-۱۰۰.

۲. البته اگر مضمون روایت در سنن باشد، از باب تسامح در ادله سنن می توان به سند چندان اعتنایی نمود، ولی اگر مضمون خبر مخالف ادله کلامی و عقلی باشد اگر چه اللفظ خبر و معانی آن بلند باشد از دلالت خبر نمیتوان به صحت آن حکم نمود. از این روی در زیارت جامعه و امثال آن اگر تفاسیر غالبانه ای واقع گردد این تفاسیر ناقض دلالت و حتی موجب عدم وثوق به راوی می گردد. بنابراین در تفسیر این مضامین بایستی کمال احتیاط عقلی را مبذول داشت.

۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲۷، ص ۱۵.

۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۳۷۰؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۹۵.

كتاب العقل و الجهل^١.

تنقيح المقال: ^٢ «موسى بن عبد الله بن عبد الملك بن هشام عدّه الشيخ رحمه الله في رجاله من أصحاب الجواد رحمه الله، و ظاهره كونه إمامياً إلا أن حاله مجهول و... و في روايته لها دلالة واضحة على كونه إمامياً صحيح الاعتقاد، بل في تلقين مولانا الهادي رحمه الله مثل هذه الزيارة المفضلة المتضمنة لبيان مراتب الأئمة عليهم السلام شهادة على كون الرجل من أهل العلم و الفضل؛ فالرجل من الحسان، مقبول الرواية، و إهمالهم ذكره في كتب الرجال غير قادح فيه؛ و العلم عند الله تعالى». مستدركات علم رجال الحديث: ^٣ «موسى بن عمران النخعي: روى محمد بن أبي عبد الله الأسدي الكوفي عنه، ... و روى البرمكي عنه، عن الإمام الهادي عليه السلام الزيارة الجامعة؛ كما في العيون. و تقدّم الكلام فيه في موسى بن عبد الله.... و سائر رواياته الدالة على حسنه».

و در جايي ديگر درباره همين مبنا گفته شده است: ^٤ «و لا يحصل الوثوق إلا بالمراجعة إلى أحوال الراوي، أو متن الرواية، مثل رواية توحيد المفضل، و زيارة الجامعة الكبيرة، و أمثالهما، فإن متن الرواية يوجب الوثوق بصدوره عن المعصوم عليه السلام».

١. الكافي، ج ١، ص ٢١.

٢. تنقيح المقال في علم الرجال، ج ٣، ص ٢٥٧.

٣. مستدركات علم رجال الحديث، ج ٨، ص ٢٥.

٤. مستدركات علم رجال الحديث، ج ١، ص ٧.

٥. در همين مصدر، ص ٦٠ آمده است: «قال المولى العلامة الأكبر الوحيد البهبهاني في تعليقه في بيان أمارات الوثاقة: و من القرائن لحيثية الخبر وقوع الاتفاق على العمل به، أو على الفتوى به، أو كونه مشهوراً بحسب الرواية أو الفتوى، أو مقبولا مثل مقبولة عمر بن حنظلة، أو موافقاً للكتاب أو السنة أو الإجماع أو حكم العقل، أو التجربة مثل ما ورد في خواص الآيات و الأعمال و الأدعية التي خاصيتها مجزية، مثل قراءة آخر الكهف للانتباه في الساعة التي تراء و غير ذلك، أو يكون في متنه ما يشهد بكونه من الأئمة عليهم السلام مثل خطب نهج البلاغة و نظائرها، و الصحيفة

الثقات الأخيار من رواة الأخبار: ^۱ «موسی بن عبدالله النخعي: ثقة؛ لأنه روى عن الإمام الهادي عليه السلام زيارة الجامعة الكبيرة و مضمونها دليل على صحتها». ^۲

وشاید براساس همین مبنا است که علامه مجلسی علی رغم حکم به مجهول بودن زیارت در دو موضع گفته است: «أقول: إنما بسطت الكلام في شرح تلك الزيارة قليلاً وإن لم أستوف حقها حذراً من الإطالة؛ لأنها أصحّ الزيارات سنداً» ^۳ و أعمّها مورداً، و أفصحها لفظاً، و أبلغها معنى، و أعلاها شأنًا» ^۴.

و اما در این میان مجلسی اول مکاشفه خود را دالّ بر صحت زیارت دانسته است: ^۵ «و رأيت في الرؤيا الحقّة تقرير الإمام أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا - صلوات الله عليه - لي و تحسينه عليه، و لمّا وفّقني الله تعالى لزيارة أمير المؤمنين عليه السلام و شرعت في حوالي الروضة المقدّسة في المجاهدات و فتح الله تعالى عليّ ببركة مولانا - صلوات الله عليه - أبواب المكاشفات التي لا يحتملها العقول الضعيفة، رأيت في ذلك العالم - وإن شئت قلت بين النوم و اليقظة - عند ما كنت في رواق عمران جالساً نبيّ يسّر من رأى و رأيت مشهدهما في نهاية الارتفاع و الزينة، و رأيت على قبرهما لباساً أخضر من لباس الجنّة، لأنّه لم أر مثله

السجادية، و دعاء أبي حمزة، و الزيارة الجامعة الكبيرة إلى غير ذلك».

۱. الثقات الأخيار من رواة الأخبار، ص ۳۸۲.

۲. نیزبنگرید: ادب فنای مقربان، ج ۱، ص ۸۸.

البته اگر چه دلالات زیارت جامعه بسیار بلند است ولی این گونه استدلال بیشتر خطابی و جدلی است تا برهانی. لازم به ذکر است که صحت اصولی سند زیارت جامعه در گرو قبول حجیت خبر واحد می باشد که در تاریخ علم اصول سید مرتضی، قاضی ابن زهره، ابن ادریس و طبرسی مخالف آنند اگر چه اصولیان متأخر قائل به حجیت آن به شرط وجود قرائنند.

۳. این تعبیر با اعلام مجهول بودن حدیث سازگار نیست جز آنکه حکم به ترمیم سند به واسطه دلالت حدیث نماید.

۴. ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۹، ص ۲۷۸؛ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۴۴.

۵. لازم به ذکر است که حصول علم از طریق غیر معتاد برای صاحب آن حجت است و برای دیگران حجیت فقهی ندارد.

في الدنيا، و رأيت مولانا و مولى الأنام صاحب العصر و الزمان عليه السلام جالسا، ظهره على القبر و وجهه إلى الباب؛ فلما رأيته شرعت في هذه الزيارة بالصوت المرتفع كالمذّاحين، فلما أتممتها قال -صلوات الله عليه -: نعمت الزيارة! قلت: مولاي روجي فداك زيارة جدّك؟ -وأشرت إلى نحو القبر.. فقال: نعم ادخل! فلما دخلت وقفت قريبا من الباب، فقال -صلوات الله عليه -: تقدّم! فقلت: مولاي أخاف أن أصير كافرا بترك الأدب. فقال -صلوات الله عليه -: لا بأس إذا كان بإذننا؛ فتقدّمت قليلا و كنت خائفا مرتعشا. فقال: تقدّم! تقدّمت حتى صرت قريبا منه صلوات الله عليه. قال: اجلس! قلت: أخاف مولاي. قال -صلوات الله عليه -: لا تخف! فلما جلست جلست جلسة العبيد بين يدي المولى الجليل قال -صلوات الله عليه -: استرح و اجلس مريعا فإنك تعبت جئت ماشيا حافيا! و الحاصل أنه وقع منه -صلوات الله عليه- بالنسبة إلى عبده الطاف عظيمة و مكالمات لطيفة لا يمكن عدّها و نسيت أكثرها.

ثمّ انتبهت من تلك الرؤيا و حصل في اليوم أسباب الزيارة بعد كون الطريق مسدودة في مدّة طويلة و بعد ما حصل الموانع العظيمة ارتفعت بفضل الله و تيسّر الزيارة بالمشي و الحفا كما قاله صاحب عليه السلام. و كنت ليلة في الروضة المقدسة و زرت مكررا بهذه الزيارة و ظهر في الطريق و في الروضة كرامات عجيبة بل معجزات غريبة يطول ذكرها.

فالحاصل أنه لا شك لي أنّ هذه الزيارة من أبي الحسن الهادي -سلام الله عليه- بتقرير صاحب عليه السلام و أنها أكمل الزيارات و أحسنها، بل بعد تلك الرؤيا أكثر الأوقات أزور الأئمة -صلوات الله عليهم- بهذه الزيارة، و في العتبات العاليات ما زرتهم إلا بهذه الزيارة^١.

ميرزا حسين نوري نیزدر تأیید زیارت جامعه در جلد دوم نجم الثاقب

١. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، ج ٥، ص ٤٥١-٤٥٢.

در بیان حکایت هفتادم در احوال سید احمد رشتی موسوی آورده که یکی از اولیاء به هنگامی که وی از قافله به سمت طربوزن وامانده به وی به زبان فارسی گفته: «نافله بخوان تا راه را پیدا کنی! من مشغول نافله شدم. بعد از فراغ تهجد، باز آمد و فرمود: «نرفتی؟ گفتم: والله! راه را نمی دانم. فرمود: جامعه بخوان! من جامعه را حفظ نداشتم و تاکنون حفظ ندارم با آن که مکرر به زیارت عتبات مشرف شدم. پس از جای برخاستم و جامعه را بالتمام از حفظ خواندم. باز نمایان شد، فرمود: نرفتی؟ هستی؟ مرا بی اختیار گریه گرفت. گفتم: هستم، راه را نمی دانم. فرمود: «عاشورا بخوان...» بعد فرمود: «شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه! جامعه! جامعه!»

شرح زیارت جامعه

۱. ملا محمد تقی مجلسی (۱۰۷۰ ق)؛ شرح وی در ذیل شرح وی بر کتاب فقیه به زبان فارسی و عربی آمده است. (أعیان الشیعة، ج ۹، ص ۱۹۳).
۲. علامه محمد باقر مجلسی (۱۱۱۰ ق)، ترجمه زیارت جامعه؛ (أعیان الشیعة، ج ۹، ص ۱۸۴).
۳. سید بهاء الدین محمد بن محمد باقر حسینی مختاری نائینی (۱۱۳۵ ق)؛ (تکملة أمل الآمل، ج ۵، ص ۱۴۹).
۴. سید محمد رضا حسینی شارح مفاتیح الشرائع؛ (کشف الحجب و الأستار عن أسماء الكتب و الأسفار، ص ۳۳۷).
۵. شیخ احمد بن زین الدین بن ابراهیم احسائی (۱۲۴۱ ق)؛ به طور مکرر چاپ شده است.
۶. سید عبد الله بن محمد رضا شبر حسینی کاظمی (۱۲۴۲ ق)؛ الانوار اللمعة فی شرح الزيارة الجامعة؛ (الذریعة، ج ۲۶، ص ۶۲).

۷. سید محمد بن عبد الکرم بن مراد بن أسد الله طباطبائی بروجردی (۱۲۴۸ق)؛ الأعلام اللامعة في شرح الزيارة الجامعة؛ (تكملة أمل الآمل، ج ۴، ص ۵۳۵).

۸. حاج أبو القاسم تاجر طهرانی شهیر به پروین اُدیب (قرن ۱۳)؛ (أعيان الشيعة، ج ۲، ص ۴۰۳).

۹. شیخ درویش علی بن حسین بن علی بن محمد بغدادی حائری (۱۲۷۷ق)؛ بغية الطلب في شرح الزيارة الجامعة؛ (أعيان الشيعة، ج ۶، ص ۳۹۶).

۱۰. علی نقی بن حسین المعروف بالحاج آغا ابن السيّد المجاهد الطباطبائي الحائري (۱۲۸۹ق)، (معجم ما كتب عن الرسول و أهل البيت صلوات الله عليهم، ج ۹، ص ۵۴۴).

۱۱. ابراهيم بن حاج عبدالمجيد شیرازی حائری (قرن)؛ مشارق الشموس الطالعة في شرح الزيارة الجامعة؛ (الذريعة، ج ۱۱، ص ۶۰).

۱۲. شیخ علی بن مولی محمد جعفر آسترآبادی طهرانی (۱۳۱۵ق)؛ البروق اللامعة في شرح الزيارة الجامعة؛ (أعيان الشيعة، ج ۸، ص ۳۰۹).

۱۳. مولی عبد الرسول نوری مازندرانی (۱۳۲۵ق)؛ (أعيان الشيعة، ج ۸، ص ۱۰).

۱۴. آقا ريحان الله ابن سيد جعفر دارابی بروجردی (۱۳۲۸ق)؛ الشموس الطالعة في شرح الزيارة الجامعة الكبيرة؛ (الذريعة، ج ۱۴، ص ۲۳۴).

۱۵. محمّد علی بن محمّد نصیر چهاردهی رشتی نجفی (۱۳۳۴ق)؛ (معجم ما كتب عن الرسول و أهل البيت صلوات الله عليهم، ج ۹، ص ۵۴۵).

۱۶. سید حسین بن سید محمد تقی همدانی درود آبادی نجفی (۱۳۴۴ق)؛ الشموس الطالعة في شرح الزيارة الجامعة؛ به طور مکرر چاپ شده است، این شرح متضمن مبانی جدیدی در عرفان نظری در شرح زیارت جامعه است. (أعيان الشيعة، ج ۶، ص ۱۴۴).

۱۷. سید محمد بن السید محمود حسینی لواسانی طهرانی معروف به عصار (۱۳۵۵ق)؛ الإلهامات الرضویة فی شرح زیارة الجامعة الکبیرة؛ (الذریعة، ج ۲، ص ۳۰۲).
۱۸. میرزا محمد حسین بن حیدر علی اسفهی اصفهانی (قرن ۱۴)؛ ره آورد قانع ترجمه منظوم زیارت جامعه؛ (الذریعة، ج ۱۱، ص ۳۰۹).
۱۹. سید عبد الله بن أبي القاسم الموسوي البلادي الغريفي (۱۳۷۲ق)؛ الشمس الطالعة فی شرح زیارة الجامعة؛ (الذریعة، ج ۱۴، ص ۲۲۳).
۲۰. شیخ محمد رضا بن القاسم الغراوي (قرن ۱۴)؛ الأنوار الساطعة فی شرح زیارة الجامعة؛ (الذریعة، ج ۲۶، ص ۶۰).
۲۱. معین الدین أشرف بن محمد صادق حسینی؛ (معجم ما کتب عن الرسول و أهل البيت صلوات الله عليهم، ج ۹، ص ۵۴۴).
۲۲. محمد بن أبي القاسم ناصر حکمت طبیب زاده اصفهانی احمدآبادی (۱۳۷۶ق)؛ الشمس الطالعة فی شرح زیارة الجامعة؛ (معجم المطبوعات العربیة فی ایران، ص ۳۳۷).
- در سالیان اخیر شروح متعددی بر زیارت جامعه نگاشته شده که در ذیل به برخی اشاره می شود.^۱
۲۳. محمد هادی فخر المحققین شیرازی (۱۴۲۰ق)؛ شرح زیارت جامعه کبیره؛ در دو مجلد چاپ شده است.
۲۴. شیخ جواد کربلانی (۱۳۹۰ش)؛ الأنوار الساطعة فی شرح زیارة الجامعة؛ شرح مفصلی است که در پنج مجلد چاپ شده است.

۱. در مقالات گوناگونی شروح متأخر زیارت جامعه و نگاشته های موجود درباره آن که در حدود ۱۴۵ پژوهش است مورد واکاوی قرار گرفته و در پایگاه های اینترنتی انعکاس یافته است. رک: پایگاه خبری نسخ خطی، پایگاه اطلاع رسانی حوزه.

۲۵. شیخ عبد الله جوادی آملی؛ ادب فنای مقربان؛ شرح مفصلی است که در نه مجلد چاپ شده است.

زیارت جامعه و پندار غلو در آن

پیش از ورود به بحث غلو و ابهام در مدلول آن توجه به نکته‌ای بس بایسته است.

خاستگاه حدیثی / فکری شیعه در قرون اولیه دارای سه مرکز اساسی است: مدرسه بغداد، مدرسه ری و قم، و مدرسه کوفه.

مدرسه بغداد متمایل به اصول کلامی و عقلی است، از این روی صحت گزاره‌های حدیثی از مجرای کلامی نیز بایستی مورد گفتگو قرار گیرد.

مدرسه قم و ری بیشتر متمرکز بر مدلول حدیث است و چندان التفاتی به مبانی کلامی محض ندارد، و پیش فرض اساسی آنها در تحلیل روایات عدم میل به غلو است.

مدرسه کوفه نه تنها دلبستگی به حدیث صرف دارد بلکه بر خلاف مکتب قم در صدد تفسیر متون روایی بر بنیادهایی است که از منظر قمی ها منجر به غلو است.

از این روی باید درباره زیارت جامعه دو نکته را مورد توجه قرار داد:

زیارت جامعه از بستر روایی قم نقل شده و عملاً به واسطه نقل شیخ صدوق به مدرسه بغداد و شیخ طوسی رسیده است که صدوق به هیچ وجه متمایل به غلو نیست و طوسی به واسطه اساتیدش دارای مشرب اعتدالی می باشد.

شرح زیارت جامعه بنابر خاستگاه مدرسه فکری شیعه و سه مدرسه فوق، توان سه گونه تفسیر و یا حتی تفاسیر التقاطی را دارد.

تحلیل آموزه غلو

«غلو» در لغت به معنی افراط و بالا رفتن و تجاوز از حدود می باشد؛ و کلمه «تعدی» به معنی افراط و تجاوز از حد است، ولی کلمه غلو در جایی است که تجاوز از حد خود رد شده است.

در قرآن به غلو مسیحیان در دین خود و تجاوز از حد خود در شناسایی حضرت عیسی اشاره شده است؛ ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً﴾^۱.

و خطاب به اهل کتاب آمده است: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^۲.

ادیان گذشته در حق یسویان مذهبی خود غلو کرده اند و همین امر در قرآن کریم سخت مورد انتقاد قرار گرفته است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيَابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾^۳.

و درباره مسیحیان آمده است: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾، ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ

۱. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

۲. سوره مائده، آیه ۷۷.

۳. سوره توب، آیه ۳۰.

عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَاَوَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ^۱.

و در پاره‌ای از آیات به غلو انسانها در حق ملائکه و حتی جَنّیان اشاره شده است که به سختی مورد انتقاد ربوبی قرار گرفته است: ﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالتَّيِّبِينَ أَرْبَابًا أَيْ أَمُرْكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۲.

﴿وَيَوْمَ يَخْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ﴾^۳.

و اما پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت علی رغم اشارات قرآنی، غلو در حق برخی از پیشوایان اتفاق افتاده است؛ همچون غلو دربارهٔ تک تک خلفای راشدین، غلو در حق معاویه، غلو دربارهٔ صاحبان مکاتب فقهی همچون ابوحنیفه، غلو در الوهیت منصور خلیفه عباسی توسط راوندیه، غلو در قبول امامت ابومسلم خراسانی توسط ابو مسلمیه و غلو گروهی به نام رضوانیه دربارهٔ وی و قول به حلول خداوند در ابومسلم خراسانی!^۴

و اما با تأملی در خواهیم یافت که علت غلو در یک و یا چند عامل زیر است:

۱. جهل و ناآگاهی.
۲. افراط در محبت.
۳. سوء استفاده از موقعیت جهت وصول به مال و منصب، همچون عملکرد ابوالخطاب و مغیره بن سعید و ابو منصور عجلّی.
۴. رواج اباحی گری.
۵. استفاده از دروغ بزرگ جهت قبول امت.
۶. ضعف فهم و کژاندیشی به هنگام مواجهه با احادیث فضائل.

۱. سوره مائده، آیه ۱۷ و ۷۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۰.

۳. سوره سبأ، آیه ۴۰-۴۱.

۴. رک: غالیان، ۳۷-۴۲.

۷. تأثیر اسرائیلیات.

۸. تبلیغات حکومتی جهت کوچک کردن و یا افراط در بزرگ نمودن.

۹. مواجهه با حکومت، با بزرگ کردن مخالفان حکومت، همچون رفتار

موالیان در عهد بنی امیه نسبت به اهل بیت علیهم السلام.

۱۰. تقصیر در حق بزرگان و در طلب جبران آن بودن.^۱

و اما در طول تفکر شیعی غلو در گونه های متعددی قابل پیگیری است:

۱. اعتقاد به الوهیت ائمه؛

۲. اعتقاد به نبوت ائمه؛

۳. اعتقاد به حلول؛

۴. اعتقاد به تناسخ؛

۵. جواز تشبیه خداوند به موجودات؛

۶. قول به تفویض^۲؛

۷. البته در این میان تحریف در تفسیر پاره ای از آموزه های شیعی را چه بسا

بتوان به پیکره غلو منسوب دانست؛ همچون تحریف در معنای وصایت و رجعت و بداء.

اعتقاد به الوهیت ائمه^۳ این ادعا اولین بار توسط عبدالله بن سبا وارد تفکر اسلامی گردید و این عقیده بعداً به گونه های دیگری نیز ظهور یافت؛ همچون ادعای الوهیت منصور خلیفه عباسی، و یا الوهیت حضرت صادق علیه السلام توسط

۱. جهت تفصیل این گفتار بنگرید: غالیان، ۴۳-۵۱.

۲. جهت تفصیل این گفتار بنگرید: غالیان، ص ۱۷۵.

۳. شیخ مفید گوید: «و الغلاة من المتظاهرين بالإسلام هم الذين نسبوا أمير المؤمنين و الأئمة من ذريته عليهم السلام إلى الألوهية و النبوة و وصفوهم من الفضل في الدين و الدنيا إلى ما تجاوزوا فيه الحد و خرجوا عن القصد و هم ضلال كفار حكم فيهم أمير المؤمنين عليه السلام بالقتل و التحريق بالنار، و قضت الأئمة عليهم السلام عليهم بالإكفار و الخروج عن الإسلام». (تصحیح اعتقادات الامامية، ص ۱۳۱).

ابوالخطاب، ادعای الوهیت بر امام حسن عسکری علیه السلام توسط محمد بن نصیر نمیری، ادعای خدایی برای محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق توسط قرامطه، و ادعای خدایی برای ابو مسلم خراسانی، و یا خدایی بر حسین بن منصور حلاج و عبدالله بن حرب کندی.^۱

قائلان به نبوت ائمه: همچون ادعای مجعول از مختار ثقفی بر ادعای نبوت حضرت علی علیه السلام، و یا ادعای نبوت بر امام صادق علیه السلام. و در همین راستا عده‌ای نیز خود را نبی پنداشتند، همچون محمد بن اسماعیل و محمد بن نصیر نمیری.

اعتقاد به حلول جزء الهی در علی بن ابی طالب توسط عبدالله بن سبا که همین امر در سایر ائمه نیز مطرح شده است.

اعتقاد به تناسخ توسط غلات وسیله‌ای برای توجیه اباحه‌گری و بی‌بند و باری بود، چرا که با قبول تناسخ می‌توان معاد و قیامت را منکر شد و آن را در همین دنیا اعتبار کرد، از همین رو در بسیاری از طوایف غلات اندیشه اباحه‌گری و رفع تکلیف دیده می‌شود.

تشبیه یک مفهومی دو سویه است، از سویی برخی بر این باورند که انسان شبیه به خداست و بنابراین قادر بر کارهای ربوبی است؛ و از سوی دیگر برخی خدا را شبیه به یک انسان می‌دانند، از این روی در باور اینان خدا دارای چشم و گوش و سایر لوازم انسانی است.

تفویض در لغت به معنی واگذار کردن کاری به دیگری و حاکم گردانیدن او در آن کار است. و در اصطلاح علم کلام به معنی آن است که خداوند پس از آفرینش، شخصی را مختار مطلق در تصرف در خلقت قرار داد.^۲

۱. جهت تفصیل این گفتار بنگرید: غالیان، ص ۱۷۶-۱۷۸.

۲. غالیان، ص ۳۱۰-۳۶۲.

گذری بر پرهیز از غلو در روایات

اندیشه غلات تاثیر بسیار بسزایی در تخریب وجهه ائمه علیهم السلام و اصحاب ائمه و آموزه‌های کلام شیعی داشته و موجب آن گردیده که مخالفان شیعه اتهامات ناروایی را به شیعه و کلام شیعی وارد سازند؛ از این روی در حدیث آمده است:

«قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: اخَذُوا عَلَى شَبَابِكُمُ الْغَلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ! فَإِنَّ الْغَلَاةَ شَرُّ خَلْقٍ يُصَغَّرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَيَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ؛ وَاللَّهُ! إِنَّ الْغَلَاةَ لَشَرٌّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا؛ ثُمَّ قَالَ عليه السلام: إِنَّا يَرْجِعُ الْغَالِي فَلَا نَقْبَلُهُ، وَبِنَا يَلْحَقُ الْمُقْصِرُ فَتَقْبَلُهُ. فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: الْغَالِي قَدْ اعْتَادَ تَرْكَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ فَلَا يَقْدِرُ عَلَى تَرْكِ عَادَتِهِ وَعَلَى الرُّجُوعِ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَبَدًا، وَإِنَّ الْمُقْصِرَ إِذَا عَرَفَ عَمَلًا وَأَطَاعَ»^۱

ائمه معصومین خود هرگونه انتساب الوهی به خود را در مرتبه ذات و صفات نفی می‌کنند؛ «كُنْتُ أَقُولُ فِي أَبِي عَمَدِ اللَّهِ عليه السلام بِالرُّبُوبِيَّةِ، فَدَخَلْتُ فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ قَالَ: يَا صَالِحُ! إِنَّا وَاللَّهِ عَبِيدُ مَخْلُوقُونَ لِمَا رَبُّ نَعْبُدُهُ وَإِنْ لَمْ نَعْبُدْهُ عَدَبْنَا»^۲

یکی از مهمترین روایات این باب، روایت مفصل ذیل است:

«فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾^۳ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادَهُ أَنْ يَسْأَلُوهُ طَرِيقَ الْمُنْعَمِ عَلَيْهِمْ وَهُمْ النَّبِيُّونَ وَالصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ وَالصَّالِحُونَ، وَأَنْ يَسْتَعِيدُوا مِنْ طَرِيقِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَهُمْ الْيَهُودُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ ﴿هَلْ أَتَيْنَكُم بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۶۵ - ۲۶۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۰۳؛ رجال الکشي، ص ۲۱۸.

۳. سورة الفاتحة، آیه ۷.

اللَّهُ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ^١، وَأَنْ يَسْتَعِيدُوا مِنْ طَرِيقِ الضَّالِّينَ وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَصْلُوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^٢ وَهُمْ النَّصَارَى. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): كُلُّ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ فَهُوَ مَغْضُوبٌ عَلَيْهِ وَضَالٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ.

وَقَالَ الرِّضَا (عليه السلام) كَذَلِكَ، وَزَادَ فِيهِ فَقَالَ: وَمَنْ تَجَاوَزَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) الْعُبُودِيَّةَ فَهُوَ مِنَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَمِنَ الضَّالِّينَ.

وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): لَا تَتَجَاوَزُوا بِنَا الْعُبُودِيَّةَ، ثُمَّ قُولُوا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَبْلُغُوا؛ وَإِيَّاكُمْ وَالْعُلُوَّ كَعُلُوِّ النَّصَارَى فَإِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْعَالِينَ

فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ عَلِيًّا لَمَّا أَظْهَرَ مِنْ نَفْسِهِ الْمُعْجَزَاتِ الَّتِي لَا يَفْقِرُ عَلَيْهَا غَيْرُ اللَّهِ دَلٌّ عَلَى أَنَّهُ إِلَهٌ، وَلَمَّا ظَهَرَ لَهُمْ بِصِفَاتِ الْمُحْدَثِينَ الْعَاجِزِينَ لَبَسَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَامْتَحَنَهُمْ لِيَعْرِفُوهُ وَلِيَكُونَ إِيمَانُهُمْ بِهِ اخْتِيَارًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ.

فَقَالَ الرِّضَا (عليه السلام): أَوَّلُ مَا هَاهُنَا أَنَّهُمْ لَا يَنْفَعِلُونَ مِمَّنْ قَلِبَ هَذَا عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: لَمَّا ظَهَرَ مِنْهُ الْفَقْرُ وَالْفَاقَةُ دَلٌّ عَلَى أَنَّ مَنْ هَذِهِ صِفَاتُهُ وَشَارَكَهُ فِيهَا الضُّعْفَاءُ الْمُحْتَاجُونَ لَا تَكُونُ الْمُعْجَزَاتُ فِعْلُهُ، فَعَلِمَ بِهِذَا أَنَّ الَّذِي ظَهَرَ مِنْهُ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ إِنَّمَا كَانَتْ فِعْلُ الْقَادِرِ الَّذِي لَا يُشْبِهُ الْمَخْلُوقِينَ، لَا فِعْلُ الْمُحْدَثِ الْمُحْتَاجِ الْمُشَارِكِ لِلضُّعْفَاءِ فِي صِفَاتِ الضُّعْفِ.

ثُمَّ قَالَ الرِّضَا (عليه السلام): إِنَّ هَؤُلَاءِ الضَّلَالِ الْكَفَرَةَ مَا أَتَوْا إِلَّا مِنْ قَبْلِ جَهْلِهِمْ بِمِقْدَارِ أَنْفُسِهِمْ حَتَّى اشْتَدَّ اعْجَابُهُمْ بِهَا، وَكَثُرَ تَعْظِيمُهُمْ لِمَا يَكُونُ مِنْهَا فَاسْتَبَدُّوا بِآرَائِهِمُ الْفَاسِدَةِ وَاقْتَصَرُوا عَلَى عُقُولِهِمُ الْمَسْلُوكِ بِهَا غَيْرِ سَبِيلِ الْوَاجِبِ حَتَّى اسْتَضَعَرُوا قَدْرَ اللَّهِ وَاسْتَخَفُّوا أَمْرَهُ وَتَهَاوَنُوا بِعَظِيمِ شَأْنِهِ؛ إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ الْقَادِرُ

١. سورة المائدة، آية ٦٠.

٢. سورة المائدة، آية ٧٧.

بِنَفْسِهِ الْغَنِيِّ بِذَاتِهِ الَّتِي لَيْسَتْ قُدْرَتُهُ مُسْتَعَارَةً، وَلَا غِنَاهُ مُسْتَفَادًا، وَالَّذِي مَن شَاءَ أَفْقَرَهُ، وَمَن شَاءَ أَغْنَاهُ، وَمَن شَاءَ أَعَجَزَهُ بَعْدَ الْقُدْرَةِ وَأَفْقَرَهُ بَعْدَ الْغِنَى، فَنَظَرُوا إِلَى عَبْدٍ قَدْ اخْتَصَّهُ اللَّهُ بِقُدْرَتِهِ لِيُبَيِّنَ بِهَا فَضْلَهُ عِنْدَهُ، وَآثَرَهُ بِكَرَامَتِهِ لِيُوجِبَ بِهَا حُجَّتَهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَلِيَجْعَلَ مَا آتَاهُ مِنْ ذَلِكَ ثَوَابًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَبَاعِثًا عَلَى اتِّبَاعِ أَمْرِهِ، وَمُؤْمِنًا عِبَادَهُ الْمُكَلَّفِينَ مِنْ غَلَطٍ مَنْ نَصَبَهُ عَلَيْهِمْ حُجَّةً وَلَهُمْ قُدْوَةٌ، وَكَانُوا كَطَلَابِ مَلِكٍ مِنْ مُلُوكِ الدُّنْيَا يَنْتَجِعُونَ فَضْلَهُ وَيَأْمُلُونَ نَائِلَهُ وَيَرْجُونَ التَّفْتِيؤَ بِظِلِّهِ وَالِانْتِعَاشَ بِمَعْرِفَتِهِ وَالِانْقِلَابَ إِلَى أَهْلِهِمْ بِجَزِيلِ عَطَائِهِ الَّذِي يُعِينُهُمْ عَلَى كَلْبِ الدُّنْيَا وَيُنْقِذُهُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِدَنِيِّ الْمَكَاسِبِ وَخَسِيسِ الْمَطَالِبِ؛ فَبَيَّنَا لَهُمْ يَسْأَلُونَ عَنْ طَرِيقِ الْمَلِكِ لِيَتَرَصَّدُوهُ وَقَدْ وَجَّهُوا الرَّغْبَةَ نَحْوَهُ وَتَعَلَّقَتْ قُلُوبُهُمْ بِرُؤْيَيْهِ؛ إِذْ قِيلَ سَيُطْلَعُ عَلَيْكُمْ فِي جُيُوشِهِ وَمَوَاجِبِهِ وَخَيْلِهِ وَرَجَلِهِ؛ فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَعْطُوهُ مِنَ التَّعْظِيمِ حَقَّهُ، وَمِنَ الْإِفْرَارِ بِالْمَمْلَكَةِ وَاجِبَهُ، وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُسَمُّوا بِاسْمِهِ غَيْرَهُ! وَتُعْظَمُوا سِوَاهُ كَتَعْظِيمِهِ! فَتَكُونُوا قَدْ بَخَسْتُمْ الْمَلِكَ حَقَّهُ وَأَرْزَيْتُمْ عَلَيْهِ وَاسْتَحَقَقْتُمْ بِذَلِكَ مِنْهُ عَظِيمَ عَقُوبَتِهِ فَقَالُوا نَحْنُ كَذَلِكَ فَاعْلُونا جُهْدَنَا وَطَاقَتَنَا فَمَا لَبِثُوا أَنْ طَلَعَ عَلَيْهِمْ بَعْضُ عِبِيدِ الْمَلِكِ فِي خَيْلٍ قَدْ صَمَّمَهَا إِلَيْهِ سَيْدُهُ وَرَجُلٍ قَدْ جَعَلَهُمْ فِي جُمْلَتِهِ وَأَمْوَالٍ قَدْ حَبَاهُ بِهَا فَنَظَرُوا هَؤُلَاءِ وَهُمْ لِلْمَلِكِ طَالِبُونَ وَاسْتَكْبَرُوا مَا رَأَوْهُ بِهَذَا الْعَبْدِ مِنْ نِعَمِ سَيِّدِهِ وَرَفَعُوهُ عَنْ أَنْ يَكُونَ مَنْ هُوَ الْمُنْعَمُ عَلَيْهِ بِمَا وَجَدُوا مَعَهُ عَبْدًا، فَأَقْبَلُوا يُحْيِيُونَهُ تَحِيَّةَ الْمَلِكِ وَيُسَمُّونَهُ بِاسْمِهِ وَيَجْحَدُونَ أَنْ يَكُونَ قَوْفَهُ مَلِكٌ أَوْ لَهُ مَالٌ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمُ الْعَبْدُ الْمُنْعَمُ عَلَيْهِ وَسَائِرُ جُنُودِهِ بِالزَّجْرِ وَالتَّهْيِ عَنْ ذَلِكَ وَالْبَرَاءَةِ مِمَّا يُسَمُّونَهُ بِهِ وَيُخْبِرُونَهُمْ بِأَنَّ الْمَلِكَ هُوَ الَّذِي أَنْعَمَ عَلَيْهِ بِهَذَا وَاخْتَصَّهُ بِهِ وَأَنَّ قَوْلَكُمْ مَا تَقُولُونَ يُوجِبُ عَلَيْكُمْ سَخَطَ الْمَلِكِ وَعَذَابَهُ، وَفِيئَتَكُمْ كُلَّ مَا أَمَلْتُمُوهُ مِنْ جِهَتِهِ، وَأَقْبَلَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ يَكْذِبُونَهُمْ وَيَزِيدُونَ عَلَيْهِمْ قَوْلَهُمْ؛ فَمَا زَالَ كَذَلِكَ حَتَّى غَضِبَ عَلَيْهِمُ الْمَلِكُ لِمَا وَجَدَ هَؤُلَاءِ قَدْ سَاوَوْا بِهِ عَبْدَهُ وَأَرْزَوْا عَلَيْهِ فِي مَمْلَكَتِهِ وَبَخَسُوهُ حَقَّ تَعْظِيمِهِ، فَحَسَرَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى حَبْسِهِ وَوَكَّلَ بِهِمْ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ.

فَكَذَلِكَ هَؤُلَاءِ وَجَدُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ فَضْلَهُ وَيُقِيمَ

حُجَّتُهُ، فَصَغُرَ عِنْدَهُمْ خَالِقُهُمْ أَنْ يَكُونَ جَعَلَ عَلِيًّا لَهُ عَبْدًا وَأَكْبَرُوا عَلِيًّا عَنْ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ رَبًّا، فَسَمَّوْهُ بِغَيْرِ اسْمِهِ؛ فَتَهَاكُمُ هُوَ وَأَتْبَاعُهُ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِ وَشِيعَتِهِ وَقَالُوا لَهُمْ: يَا هَؤُلَاءِ! إِنَّ عَلِيًّا وَوَلَدَهُ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ مَخْلُوقُونَ مُدَبَّرُونَ لَا يَقْدِرُونَ إِلَّا عَلَى مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، وَلَا يَمْلِكُونَ إِلَّا مَا مَلَكَهُمْ، لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا وَلَا قَبْضًا وَلَا بَسْطًا وَلَا حَرَكَةً وَلَا سُكُونًا إِلَّا مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ وَطَوَّقَهُمْ، وَإِنْ رَبَّهُمْ وَخَالِقُهُمْ يَجِلُّ عَنْ صِفَاتِ الْمُحْدَثِينَ وَيَتَعَالَى عَنْ نُعُوتِ الْمُحْدُودِينَ؛ فَإِنْ مَنِ اتَّخَذَهُمْ أَوْ وَاحِدًا مِنْهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَهُوَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ؛ فَأَبَى الْقَوْمُ إِلَّا جِمَاحًا وَامْتَدَّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ فَبَطَلَتْ أَمَانِيَّتُهُمْ وَخَابَتْ مَطَالِبُهُمْ وَبَقُوا فِي الْعَذَابِ الْأَلِيمِ».

«دَخَلَ حُجْرُ بْنُ زَائِدَةَ وَعَامِرُ بْنُ جُدَاعَةَ الْأَزْدِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَا لَهُ: جُعِلْنَا فِدَاكَ! إِنَّ الْمُفْضِلَ بْنِ عُمَرَ يَقُولُ إِنَّكُمْ تُقَدِّرُونَ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ. فَقَالَ: وَاللَّهِ! مَا يَقْدِرُ أَرْزَاقَنَا إِلَّا اللَّهُ، وَلَقَدْ اخْتَرْتُ إِلَى طَعَامِ لِعِيَالِي فَضَاقَ صَدْرِي وَأَبْلَغْتُ إِلَيَّ الْفِكْرَةَ فِي ذَلِكَ حَتَّى أَحْزَرْتُ قُوَّتَهُمْ فَعَمِدَهَا طَابَتْ نَفْسِي؛ لَعَنَهُ اللَّهُ وَبَرَّئَ مِنْهُ. قَالَا: أَفَلَنَعْنَهُ وَنَتَبَرَّأَ مِنْهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَلَعَنَاهُ وَبَرَّئْنَا مِنْهُ بَرَّئَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْهُ».^۲

امامان شیعی هر گونه ثبوت نبوتی را برای خود نفی می کنند، و این در معنی دقیق کلامی به معنی عدم جواز نسخ احکام قرآنی و نبوی توسط امامان است، و یادآور عبارت مشهور «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ»^۳ می باشد.^۴

«عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الْبُقَّاقِ قَالَ: تَذَاكُرُ ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ وَمُعَلَّى بْنُ حُنَيْسٍ فَقَالَ:

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۷۳ - ۲۷۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۰۱؛ رجال الکشي، ص ۲۰۷ - ۲۰۸.

۳. الکافي، ج ۱، ص ۱۴۷ - ۱۴۸.

۴. برخی از کارشناسان فقهی شیعه اگر چه خود ناقلان این روایتند ولی چندان از ملتزمان بدان نمی باشند.

ابْنُ أَبِي يَغْفُورٍ الْأَوْصِيَاءُ عُلَمَاءُ أَيْرَارِ أَتَقِيَاءُ، وَقَالَ ابْنُ حُنَيْسٍ: الْأَوْصِيَاءُ أَنْبِيَاءُ. قَالَ: قَدْ خَلَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَلَمَّا اسْتَقَرَّ مَجْلِسُهُمَا قَالَ: فَبَدَأَهُمَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَبْرَأُ مِمَّا قَالَ إِنَّا أَنْبِيَاءُ»^۱.

وهمین امامان در صدد نفی علم غیب به خود می باشند که البته تحلیل مفهوم علم غیبی نفی شده در این احادیث چندان ساده نمی باشد، و قدر متیقن از آن با توجه به نفی نبوت از ائمه طاهرين عليهم السلام همان علم به وحی و تجدید وحی است، و الا ثبوت علم غیر متعارف برای مرتاضان و عرفا مورد اذعان تمام اهل تحقیق است.

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ. قَالَ: وَمَا يَقُولُونَ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ يَعْلَمُ قَطْرَ الْمَطَرِ وَعَدَدَ النُّجُومِ وَوَرَقَ الشَّجَرِ وَوِزْنَ مَا فِي الْبَحْرِ وَعَدَدَ التُّرَابِ؛ فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! سُبْحَانَ اللَّهِ! لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! مَا يَعْلَمُ هَذَا إِلَّا اللَّهُ»^۲.

«عَنْ ابْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا وَبَحْسِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ بَحْسِيُّ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ تَعْلَمُ الْغَيْبَ. فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! صَغَ يَدُكَ عَلَى رَأْسِي، فَوَاللَّهِ مَا يَقِينُ فِي جَسَدِي شَعْرَةٌ وَلَا فِي رَأْسِي إِلَّا قَامَتْ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَا وَاللَّهِ! مَا هِيَ إِلَّا رَوَايَةٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۳.

یکی از مصادیق بارز غلو، آموزه «تفویض» است که جهت تکمیل این بحث باید مورد واکاوی قرار گیرد.

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۹۱؛ رجال الکشی، ص ۱۶۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۹۴؛ رجال الکشی، ص ۱۹۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۹۳؛ رجال الکشی، ص ۱۹۳. جهت تفصیل گفتار بنگرید: غالیان، ص ۱۵۴-۱۵۹.